

بررسی انسان‌گرایی شاعران معاصر از دیدگاه معرفت‌شناسی

محسن ایزدیار^۱

چکیده

مقاله حاضر به نقد معرفت‌شناختی انسان‌گرایی شاعران معاصر، از دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی، پرداخته است و با نگاهی آسیب‌شناختی تبیین کرده است که از دوره مشروطه که سرآغاز جریان تجددگرایی و متعاقب آن ورود اندیشه‌های فلسفی غربی بوده تا پایان دوره مورد بررسی، انسان‌گرایی اغلب برکنار از محوریت دین و بی‌توجه به واقعیت‌های ساختار اجتماعی سیاسی جامعه ایرانی، توأم با برداشت‌های فردی حزب‌گرایانه و غرب‌گرایانه بوده است. اصرار بر انتقال این‌گونه از ادبیات و فرهنگ، بدون توجه به زیرساخت‌های فرهنگی ادبی مبدأ و مقصد نیز خطایی بوده است که شاعران متجدد، اغلب مرتکب شده‌اند. در ادامه تأکید شده است که بسیاری از شاعران، ادای بینش‌های اومانیستی را در شعر معاصر در آورده‌اند. از سوی دیگر، میان شاعر مدعی انسان‌گرایی با شعرش و مخاطبش، به علت عدم صمیمیت و عدم تجربه عینی و همین‌طور کلی‌گویی و کلی‌بافی، هم‌سوئی و هم‌رایی مشاهده نمی‌شود و وجهی تصنعی در این میان حاکم است. این شرایط بیش از هر چیز به علت نگرش لوکس‌گرایانه و تقلیدی شاعران به این مقوله از شعر پدید آمده است.

واژگان کلیدی

نقد ادبی، انسان‌گرایی، تجددگرایی، معرفت‌شناسی شاعران، شعر معاصر.

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اراک، گروه زبان و ادبیات فارسی، اراک، ایران

طرح مسأله

یکی از مولفه‌های اصلی تجدد در غرب و متعاقب آن در ایران، «اومانیسم»^۱ است که در زبان فارسی آن را به انسان‌محوری، انسان‌مداری و انسان‌سالاری ترجمه کرده‌اند. اومانیسم جریانی است که حاصل ویژگی غرب‌گرایی است و ریشه آن را باید در دوران مشروطیت جستجو کرد. از آن‌جا که جنبش مشروطیت در ایران خود متأثر از تاثیرپذیری روشنفکران ایرانی از غرب بود اندیشه‌های فلسفی و ایدئولوژی‌های منبعث از غرب نیز در این جریان به ایران رخنه کرد که یکی از مهم‌ترین محصولات آن تفکر اومانیستی است. روشنفکران ایرانی که در جستجوی نوگرایی بودند به تدریج به موضوع انسان توجه ویژه‌ای نشان دادند و بر آن شدند که نگرش و احساسی را که نسبت به انسان در قرون گذشته وجود داشت تغییر دهند. فلسفه موجود در غرب این بستر را فراهم کرده بود که بی‌دغدغه اندیشه‌های فلسفی غربی به سرزمین‌های شرقی و از آن جمله ایران راه یابد. با وجود آن‌که توجه به اصالت انسان و انسان‌محوری پیشینه‌ای بس کهن در تفکر فلسفی غرب داشت ولی در ادوار اخیر مورد بازنگری و تحلیل بیشتر واقع شد و فلاسفه غربی با ارایه اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی^۲ به شکلی فلسفی‌تر به آن دامن زدند. بر اساس این تفکر، انسان از هر حد و قیدی که از بیرون به او تحمیل می‌شود آزاد و مستقل دانسته می‌شود. اصل انسان است و همه مسایل اجتماعی، اقتصادی و حتی مذهبی بر اساس اصالت انسان بررسی و وضع می‌شود. اگر روزگاری انسان موجودی متعهد و فرمانبردار دانسته می‌شد بر پایه اندیشه و فلسفه مدرن، اوست که کلیه حقوق باید بر مدار طبیعت و زندگی تنظیم شود و اگر حاکمیتی مطرح است نه ودیعه الهی بلکه ماموریتی است که از طرف انسان به حاکمان داده می‌شود. اومانیسم ضمن نفی حاکمیت سنت‌ها و قوانین اخلاقی بر جهان، بر عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی که بنیادی بشری دارند تأکید می‌ورزد و بعد مادی انسان و تجلیل و بزرگداشت انسان را اساس قرار می‌دهد. انسان است که نگین حلقه آفرینش است و به جای آن‌که در تدارک زندگی ابدی و معنوی باشد باید به کمال و

-
1. Humanism
 2. Existentialism

تمامیت زندگی دنیا پردازد. بنابراین توجه به جنبه‌های دنیوی و زمینی انسان از مؤلفه‌های اصلی تفکر اومانیستی است.

گرایش ماوراءالطبیعی که تا پیش از قرون جدید نزد انسان‌ها رایج بود رفته رفته به گرایش طبیعی و زمینی مبدل شد. اگر قوانین و احکام اخلاقی و اجتماعی وضع می‌گردد نه به منظور دور کردن انسان از مراحل پست زندگی و رسانیدنش به قله ماورایی و رسیدن به خداست؛ ملاک همه زیبایی‌ها، معنویت، هنر و مذهب انسان است.

آنچه در قرن‌های اخیر در هنر و ادبیات اروپا رخ داده است عمدتاً بر پایه این تفکر فلسفی بوده است. مکتب پاراناس^۱ که نوعی واکنش در برابر رمانتیسیسم و درون‌گرایی بود و اصل هنر برای هنر را پیش کشید و یا مکتب سمبولیسم^۲ که شعر معاصر ایران تجلی‌گاه نواندیشی در باره انسان با مولفه‌های فلسفی و بینش‌های اومانیستی یا اگزیستانسیالیستی است به رغم برخی محسنات و مطلوبیت‌هایشان تناقضات و آسیب‌هایی را هم در پی داشته‌اند. در این مقاله معرفت‌شناسی^۳ یا شناخت‌شناسی که به عنوان نظریه‌ی چستی معرفت و راه‌های حصول آن تعریف می‌شود و یکی از شاخه‌های فلسفه است (رک: هالینگ‌دیل، ۱۳۸۷: ۵۳) در باره موضوع انسان‌گرایی در شعر معاصر معیار ارزیابی و نقد و تحلیل قرار گرفته است.

پیشینه مطالعاتی

درباره بینش فلسفی معرفت‌شناسی منابع قابل توجهی به رشته تحریر در آمده و به چاپ رسیده است؛ از جمله منصور شمس در کتاب «آشنایی با معرفت‌شناسی» کلیات معرفت‌شناسی را بر شمرده است و مرتضی فتحی‌زاده در کتاب «جستارهایی در معرفت‌شناسی معاصر» رویکردهای فلسفی انسان معاصر را بررسی کرده است. در این باره آثاری نیز به فارسی برگردان شده است که می‌توان به کتاب جان هاسپرز^۴ با عنوان «درآمدی بر

-
1. Parnasism
 2. Symbolism
 3. Epistemology
 4. John Hospers

تحلیل فلسفی» ترجمه موسی اکرمی و کتاب رابرت آئودی^۱ با عنوان «معرفت‌شناسی» برگردان علی‌اکبر احمدی اشاره کرد که از دست‌مایه‌های پژوهش حاضر خواهند بود. در باره انسان‌شناسی در شعر نیز آثاری چون «انسان در شعر معاصر» محمد مختاری را می‌توان بر شمرد که در این اثر نویسنده به طرح مسایل انسان و گرایش به ارزش‌های جمعی و فردی انسان در شعر معاصر پرداخته است. هم‌چنین «انسان‌گرایی در شعر شاملو» پژوهشی از عباس باقی‌نژاد است که در آن برخی از شعرهای شاملو به عنوان یکی از پیشروترین اومانیست‌های شعر معاصر ایران بررسی شده است و آثار مشابه دیگری در باره دیگر شاعران در قالب کتاب یا مقاله به چاپ رسیده است ولی در باره نقد انسان‌گرایی در شعر معاصر ایران از منظر معرفت‌شناسی اثر مستقلی یافت نشد.

۱. انسان‌گرایی در شعر معاصر ایران

یکی از محورهای اصلی نوگرایی و تجدد و از اجزاء لاینفک شعر امروز، انسان‌محوری یا انسان‌گرایی یا انسان‌مداری است. مناسبات جدید روابط انسانی، شاعران معاصر ایران را بر آن داشته تا در هنر شاعرانه خویش به ابعاد دیگری از ماهیت وجود انسان توجه کنند. از سوی دیگر، آنچه شعر و ادب پیشین را با شعر امروز ایران پیوند می‌زند موضوع انسان و تاثیرات محیط بر اوست، اما آنچه مایه تفاوت بین این دو است نیز، همین موضوع انسان است.

در شعر ادوار گذشته در ایران، انسان با توجه به محدودیت‌های دنیوی، نحوه زندگی، نیازها و عواطفی که ویژه آن روزگاران بوده است محوریت یافته و نشان داده شده است اما در روزگاران جدید، نوع زندگی انسان امروز، طرز تلقی از هستی، عواطف و اندیشه‌هایش تغییراتی ژرف داشته و شرایطی تازه یافته است؛ به همین نسبت شاعران معاصر نیز تصویرگر روابط و مناسباتی هستند که بر زندگی و دنیای انسان امروز حاکمیت دارد.

۲. نقد معرفت‌شناختی انسان‌گرایی شاعران معاصر

۲-۱. عقلانیت‌محوری

اگر در روزگاری توجه به علوم نظری بیشتر بود در دوره معاصر تاثیر توجه شاعران را

به علوم عملی شاهدیم و اگر در ادوار پیشین شاعران بیشتر با نگاهی اسطوره‌ای به هستی می‌نگریستند نگرش شاعر معاصر وجهی عقلانی یافته است و اگر دین‌محوری معیار اساسی باورهای شاعران بود در دوره معاصر از محوریت دین کاسته شده و فضای هنری شاعرانه امروز زمینی شده و ارتباط آن تا حدود زیادی با آسمان قطع گردیده است. می‌توان گفت رفتار شاعران آوانگارد معاصر با هنر شعر بیشتر منطقی است تا هنری و تعلیمی. گویی هدف شاعر توانمندسازی مخاطب خویش است در فراهم آوردن استدلال‌های عقلانی و یا حزبی در مورد عقایدش و مقابله با آنچه دیدگاه‌های مخالف بر آنند. آیزنر^۱ (۱۹۹۴) از اندیشمندان نظریه‌های هنجاری معتقد است اصول انسان‌گرایی خردگرا یعنی محوریت استدلال و منطق انسانی، تلقی انسان به عنوان معیار همه چیز و طبیعت مفهومی دانش که توسط انسان ساخته می‌شود، موجب رد اعتقادات دینی می‌شود. از این‌ها گذشته، با وجود این که در شعر شاعران پیشین طبیعت‌گرایی هست شاعری به توصیف طبیعت آن‌هم نه به قصد برهم زدن آن می‌پردازد ولی در دنیای شاعرانه امروز، شاعر با نگاهی خصومت‌آمیز به طبیعت می‌نگرد و ناگفته پیداست همه این‌ها از تاثیر تفکرات اومانیستی در ایران برخاسته است.

با این وصف، نگاه متجددان ایرانی به ادبیات مبتنی بر تفکر و دقت نظر نبود. آنان مقصد و هدف معینی را در نظر نداشتند و بیش از هر چیز صرفاً می‌خواستند ادبیات را متحول کنند اما برای چگونگی آن برنامه‌ای نداشتند. متجددان هر یک به قدر فهم خود از تجدد و ادبیات سخنی به میان می‌کشیدند و اظهار نظر می‌کردند؛ آن‌هم فهمی که اغلب کامل نمی‌نمود. زیرا استنباط متجددان عمدتاً بر ادراک حسی و میل و سلیقه عاطفی و احساسی مبتنی بود. تصور اغلب متجددان ادبی این بود که تمدن و ادبیات غربی هم‌چون یک کالای تجاری است که می‌توان به راحتی آن را وارد کرد، اما در مورد هزینه‌ها و چگونگی استفاده از آن برنامه‌ای نداشتند. گمان این بود که تمدن و ادبیات را طابق‌النعل بالنعل می‌توان خریداری کرد و از جایی به جایی برد. غافل از آن که ادبیات غرب و تمدن غرب به تناسب فرهنگ و تفکر خاصی که در آن سرزمین ریشه دوانیده رشد کرده و به

ثمر رسیده است. اصرار بر انتقال این گونه ادبیات و فرهنگ بدون توجه به ریشه‌ها و زیرساخت‌های فرهنگی ادبی مبدا و مقصد خطایی بود که متجددان اغلب مرتکب شدند. دید انسان‌گرایانه سنتی دیدی کلی‌نگر بود، در حالی که دید انسان‌گرایانه معاصر جزئی‌نگر شده است. در دید سنتی، انسان در کل مطرح است که باید جزء را با او منطبق کرد، اما در شعر معاصر حرکت هنری شاعرانه از جزء به کل است. شاعر سعی دارد از جزء به کل انسانی برسد. نتیجه آن که شعر پیشین نماینده نوع تفکر و نگرش انسان پیشین به هستی و احساسات و عواطف ویژه او بوده است و شعر امروز نماینده انسانی است که در دنیایی پیچیده و متفاوت از گذشته می‌زید، آزادی می‌خواهد، با سیاست رابطه‌ای تنگاتنگ دارد، در پی رفاه بیشتر است و گاه تفکراتی از نوع سکولاریسم^۱ با آن آغشته می‌شود و بدون توجه به دین و طبقه‌بندی اجتماعی و با نگاهی فرد‌گرایانه اهداف دنیایی را می‌پویید؛ زیبایی برای او مفهومی دیگرگون یافته و ذوق و سلیقه‌اش تغییر کرده است. این‌ها همه منبث از تجددگرایی است که در دنیای معاصر ابتدا در فلسفه و اندیشه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی غرب پدیدار شد و پس از مدتی به ایران سرایت کرد و موضوعی را که مورد بحث ماست یعنی شعر فارسی را تحت تاثیر قرار داد.

شکی نیست شاعران معاصر اغلب در تأثیرپذیری از اندیشه‌های غربی سعی داشته‌اند پیشرفت‌های علمی و اجتماعی را در شعر خویش به نمایش بگذارند و از راه شعر در وحدت بشر بکوشند و تعامل بشریت را از شرق تا غرب هدف شاعرانه خویش قرار دهند و گذار از ظلم و ستم به آزادی را به تماشا بنشینند. اما اگر بخواهیم معرفت‌شناسی شاعران معاصر را بر پایه شیوه‌های سنتی افلاطون و ارسطو بسنجیم باید بگوییم معرفت حاصل از شعر شاعران معاصر در یک چشم‌انداز کلی معرفتی سطحی است و اگر بر اساس معرفت‌شناسی عصر مدرن که بر دو پایه عقل و تجربه استوار است این سنجش را انجام دهیم خواهیم دید که روش استقرایی منبث از آنها که متکی بر تجربه، آزمایش و اندازه‌گیری و در مجموع مبتنی بر دریافت حسی است با محوریت عقلانیت و تجربه‌گرایی ناقص می‌نماید. به بیان دیگر، پیدا نیست اساس معرفت‌شناسی انسان‌گرایانه شاعران معاصر

مبتنی بر کدام نحله فلسفی است؛ نه تجربه‌گرایی است و نه خردگرایی و نه مبتنی بر فلسفه معرفت‌شناختی مدرن کانت^۱ با این همه آنجا که شاعر به این گونه‌های معرفت‌شناختی روی می‌آورد گویی اسلام را در تعارض مستقیم با روش‌های اتخاذ شده خویش می‌انگارد.

۲-۲. دوری از معنویت

بدیهی است از حیث معرفت‌شناختی، تلاش مضاعف انسان امروز را چیزی جز سردرگمی و بی‌حاصلی نمی‌توان ارزیابی کرد. بی‌بهرگی انسان امروز از معنویت، ادای انسان غربی را در آوردن و جست‌وجوی همیشگی برای آزادی و تلاش برای دستیابی به حقوق اولیه انسانی اموری هستند که شعر معاصر مروج آن بوده است و با وجود آن که ادعای انسان‌مداری و وجه غالب شعر معاصر است در هم‌آوردی با انسان‌گرایی شعر سنتی ایران‌زمین، حریفی از پیش‌باخته بیش نیست. البته در این که در انسان‌گرایی شعر گذشته اشکالاتی وجود دارد که نمی‌توان آن را بی‌چون و چرا پذیرفت شکی نیست و صد البته نمی‌توان انتظار داشت که شاعر معاصر صرفاً با رویکرد به گذشته و سیر در گذشته شاعری کند و دستورالعمل‌های اخلاقی و انسانی متناسب با معیارهای ادوار پیشین صادر کند. با این همه واضح است که ارزش‌های انسانی و انسان‌آرمانی ترسیم شده در شعر معاصر از رنگ و بوی ارزش‌های انسانی و انسان‌آرمانی پیشین چندان بهره‌ای ندارد، صبغه‌ای ایرانی ندارد و مشخصات فرهنگی گذشته را نمی‌توان در آن یافت. آنچه در شعر امروز از انسان مطرح است، انسان مدرنی است که در آثار جوامع متمدنی و پیشرفته‌ها و ارزش‌های آرمانیش را می‌توان یافت در حالی که ارزش‌های انسانی شعر گذشته گونه‌ای دیگر است که برای نمونه شواهدی را از نظر می‌گذرانیم:

میاسای ز آموختن یک زمان	ز دانش میفکن دل اندر گمان
چه گویی که کام خرد توختم	همه هر چه بایست آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشانندت پیش آموزگار
جهان را نباید سپردن به بد	که بر بد گمان بی گمان بد رسد
چو زین بگذری مردم آمد پدید	شد این بندها را سراسر کلید

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۸۱۶)

پذیرنده هوش و رای و خرد
 ز راه خرد بنگری اندکی
 تو را از دو گیتی برآورده‌اند
 نخستین فکرت پسین شمار

مَر او را دد و دام فرمان برود
 که معنی مردم چه باشد یکی
 به چندین میانجی پرورده‌اند
 تویی، خویشان را به بازی مدار

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۶)

دزد خانه است نفس، حالی بین
 دزد بیرون، خسیس دزد بود

زو ننگه‌دار خانه دل و دین
 دزد خانه، نفیس دزد بود

(سنایی، ۱۳۷۴: ۴۷۱)

نفس بد را در بدن کشتن نه کار هر کسی است

پاره کردن مار را در جهد کار حیدر است
 بهر جنگ نفس، درویش ریاضت‌دیده را
 خرقة و تاج و نمد برگستوان و مغفر است
 گر طلسم نفس بگشایی ز معنی برخوری
 و ان کسی بر خورد از این معنی، که بی خواب و خور است
 در نهاد آدمی شهوت چو طشتی آتش است
 نفس سگ چون پادشاهی و شیاطین لشکر است

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۰)

مَراد نامرادان را برآور
 مدارا کن تو با پیران مسکین
 به خدمت می‌توان این ره بریدن

که تا یابی مراد خویش یکسر
 بیخشا بر جوانان بدآیین
 بدین چوگان توان گویی ربودن

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۶۹)

مبندید دل در سرای سپنج
 دو روی و فرینده و زشت خوست
 یکی شادی آن‌گه رساند به مرد

کش انجام مرگ است و آغاز رنج
 به کردار دشمن، به دیدار دوست
 که پیش آورد ده غم و رنج و درد

(اسدی طوسی، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

۲-۳. ناهمسویی با مخاطب

وقتی شاعر آوانگارد امروز ایران، گرفتار نوعی بی‌ثباتی و ناستواری ایمانی و اعتقادی

است و نیز گرفتار هنجارها و تجویزهای اجتماعی، با انسان کاملی که بتواند بر جامعه مخاطبان خویش تاثیر بسزا داشته باشد فاصله‌ها دارد. جالب آن که برخی از شاعران مورد نظر پژوهش حاضر، هدف هنر شاعرانه خویش را اصلاح اجتماعی انگاشته‌اند. بدیهی است از ضرورت‌های تولید هنر، توجه به روابط همدلانه بین هنرمند و مخاطب اوست؛ هنرمند باید با احساسات و دل‌مشغولی‌های خویش هم‌نوا و هماهنگ باشد و از به نمایش گذاشتن ظاهری غیر واقعی و فریبنده در هنر خویش بپرهیزد؛ حال آن که در هنر شاعرانه امروز این همدلی و صداقت بین شاعر و مخاطب فراهم نمی‌شود. مخاطب شعر امروز آیین مهرورزی، گذشت، ایثار، بخشش، رحمت، رأفت، کمک به هم‌نوعان و مراقبت از حقوق آنان، ایمان، تواضع، حسن خلق، حلم، حیا، خاموشی، خدامحوری، خیرخواهی، دادگری، خردمندی، نفس‌کشی، سخاوت، شهوت‌گریزی، صدق و صفا، عبادت و عبودیت، عشق‌ورزی، مروت، وفاداری و... را که از محوری‌ترین مبانی دین مبین اسلام هستند و متعاقب آن از اساسی‌ترین محورهای مراتب معارف شاعران در ادوار گذشته، در شعر امروز نمی‌یابد. این در شرایطی است که درمان بسیاری از بیماری‌های اجتماعی به رعایت این امور وابسته است و شاید از این رو شاعران پیشین با معیارهای سنتی به آن‌ها نگریده‌اند و سعی در نمایاندن و پروراندن انسان کامل با اتکا به ارزش‌های متکی بر دین، مذهب و طریقت داشته‌اند.

پر واضح است که صبغه دینی و مذهبی انسان‌گرایی شعر معاصر اندک است و بیشتر صبغه و وجه غربی به خود گرفته است و با وجود آن که غرب در جست‌وجوی انسان شرقی است و می‌خواهد شرق را بیشتر از زبان شرقیان با تمام خصوصیات ویژه آن‌ها بشناسد ما با تقلید از غرب به موضوع انسان توجه کرده‌ایم، آن‌هم در حالی که تولیدات هنری و به ویژه شعری ما جز نسخه بدل آن‌چه در غرب عرضه می‌شود نخواهد بود. نتیجه آن که حتی در مخاطب‌یابی جهانی، بازار شعر انسان‌مدارانه ما چندان رونقی نخواهد داشت.

نگاه انسان‌مدارانه غرب گرایانه شاعران معاصر به دور از هم‌سنخی با انسان شرقی و ایرانی سبب شده است فاصله عمیقی بین شعر شاعران روشنفکر معاصر و مردم ایجاد شود. اگر در دوره‌های پیشین گرایش به انسان‌گرایی زاهدانه و منزهدطلبانه بود که تا حدود زیادی از واقعیت‌های اجتماعی دور بود و میان انسان آرمانی و انسان حاضر در زندگی

فاصله‌های زیادی وجود داشت در دوره معاصر سعی بر آن بوده است که انسان‌گرایی و جهی فرهنگی یابد و میان انسان آرمانی و انسان حاضر در زندگی فاصله‌ها کمتر شود؛ ولی جای تأسف است که در این زمینه هم توفیقی حاصل نکرده‌ایم.

۲-۴. گرایش‌های حزبی

از سرآغاز دوره معاصر، در شرایطی که جامعه ایرانی از عقب‌ماندگی رنج می‌برد و خرافات، ارزش‌های اجتماعی و نظام حاکم بر روابط انسانی پوسیده و قدیمی بود، بازنگری موضوع انسان و نواندیشی در باره نظام اجتماعی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر بود. لازم بود ارزش‌های انسانی و عدالت اجتماعی از اصول و قواعدی منطقی برخوردار باشند و راه استبداد و بی‌عدالتی مسدود گردد، اما اشکال اساسی این بود که توجه شاعران به این ضرورت بیشتر با اتکاء بر اصول مکتبی، سیاسی و حزبی رایج زمانه رونق یافت، چندان که در جست‌وجوی نظم اجتماعی و عدالت اجتماعی، اصولی را می‌خواستند که آموزه‌های حزبی به آنان دیکته می‌کرد. به همین جهت اصول صادره از سوی آنان اصولی خشک و نامنعطف بود که نه بر اساس تجربه‌های معرفت‌شناختی شاعرانه و تجربه‌های زندگی، بلکه، بر پایه اصول مندرج در کتاب‌ها و آموخته‌هایی بود که آموزگاران و مؤلفان آن‌ها عمدتاً ایرانی نبودند و نسخه‌ای را که می‌پیچیدند ساختار اجتماعی سیاسی جامعه ایرانی را درمان نمی‌کرد.

در دوره معاصر، بسیاری از مسایل مطرح در شعر، تابع جریان‌های سیاسی اجتماعی زمانه بوده است. شاعران به تناسب فراز و فرودهای اجتماعی سیاسی دچار نوسان‌هایی در طرح موضوعی انسان در شعر شده‌اند. هرگاه جریان‌های سیاسی قوت داشته موضوع انسان بیشتر مورد نظر قرار گرفته و به چالش کشیده شده است. از سوی دیگر، تحلیل شاعران از انسان تابع گرایش‌های سیاسی آنان بوده است. شاعران به تناسب گرایش‌های حزبی و بینش‌های ایدئولوژیک خویش به موضوع انسان پرداخته‌اند. بر این اساس این دسته از شاعران در مقاطعی که حرکت‌های سیاسی و انقلابی رونقی داشته است گاه به نفی بعضی خصلت‌ها و مرام‌های اجتماعی و فردی پرداخته‌اند.

به جهت رویکردهای حزبی، انسان‌محوری جای خدامحوری را در دیدگاه‌های

انسان‌گرایانه شاعران گرفته است. از سوی دیگر، با وجود آن که آزادی انسان هم در اسلام و هم در مکاتب اومانیستی غربی نوع و میزان دارد، سیر کمال انسان در شعر امروز به انسان خلاصه می‌شود، در صورتی که در اسلام کمال ابعاد فردی، اجتماعی انسان در رابطه با طبیعت و جهان هستی به ذات الهی منتهی می‌شود. در چنین شرایطی، در این رویکرد شاعران به موضوع انسان، دو نکته قابل توجه است: نخست آن که بازنگری شاعران به مسایل انسان و نفسی و تعدیل و نقد مسایل اجتماعی اگر چه ممکن است در مقاطعی پسندیدنی باشد و توجه عمومی را به خود جلب کند ولی چون از پیشینه و دیرینه‌ای برخوردار نیست و ادامه منطقی شرایط سیاسی اجتماعی را دنبال نکرده است، موجی است که مقطعی بودن آن آشکار است و محکوم به فناست و حداقل اثرات درازمدت نخواهد داشت. دیگر آن که چون شاعران با بینش‌ها و گرایش‌های سیاسی و حزبی به ارایه چنین نگاه‌ها و نقد و نظرهای انسان‌گرایانه پرداخته‌اند بسا که با فروکش کردن شرایط سیاسی و یا شکست حزب یا احزاب سیاسی وابسته، از اثرات آن تحلیل‌ها کاسته شود و یا دست کم بینش فلسفی و اندیشه‌های انسان‌گرایانه آنان دچار تزلزل و چرخش از یک مرام به مرامی دیگر شود. چنان که شعر سیاسی دهه‌های سی و چهل چنین تجربه‌ای را پشت سر نهاد و شکست سیاسی احزاب منجر به شکست فلسفی شاعران شد.

شاعران دوره معاصر در حد یک برداشت فردی حزب‌گرایانه و غرب‌گرایانه به موضوع انسان پرداخته‌اند. در نتیجه موضوع انسان جدید مطرح در شعر معاصر بر اساس یک تجربه تاریخی و کلی منتج نشده است. جز تعداد معدودی از شاعران معاصر که موضوع انسان در شعرشان تا حدودی حضوری همیشگی دارد و محور اصلی خلیجان‌ها و تخیلات شاعرانه مبنای محوری طرح نوگرایی شاعرانه آن‌هاست، باید گفت موضوع انسان دغدغه دائم و همیشگی شاعران نبوده رابطه آن‌ها و هنر شاعرانه‌شان با انسان رابطه‌ای منقطع است. به بیان دیگر، انسان‌گرایی شاعران معاصر عمدتاً نتیجه تعلق خاطر شاعر به یک گروه خاص است. در این شرایط اشکالی که ایجاد می‌شود این است که این وابستگی اغلب همیشگی نبوده است. وابستگی شاعرانه به گروه‌های سیاسی اغلب دستخوش نوسان‌هایی بوده است که برداشت شاعران از انسان و انعکاس آن در شعر را دچار تزلزل کرده است به

طوری که شاعران به یک بینش و تجربه ثابت از انسان پای‌بند نبوده‌اند. به همین جهت اصرار در گرایش به انسان در شعر معاصر و پای‌بندی به آن گاه هست و گاه نیست.

۲-۵. نبود جهان‌بینی

نکته قابل توجه این است که شاعران معاصر فاقد یک طرح کلی و ظریف و دقیق در باره انسان هستند و از درون شعرشان کمتر می‌توان نوعی جهان‌بینی شسته رفته و منحصر را استخراج کرد. یعنی انسان‌گرایی شاعران معاصر حاصل یک کل به هم پیوسته و یک دستگاه منظم ذهنی و هماهنگ و بنیادی نیست. اگر حافظ و مولانا موضوع انسان را هدف اصلی قرار می‌دهند و در پی انسان آرمانی خویشند که در نهایت چندان تفاوتی با یک‌دیگر و در مجموع با انسان آرمانی مطرح در شعر شاعران پیشین ندارند، در نگاه فردی و جمعی شاعرانه امروز نمی‌توان انسان آرمانی را که پذیرش عمومی را در پی داشته باشد متصور شد. انسانی که در شعر امروز مطرح است بیشتر سایه‌ای از انسان ایرانی با دیرینگی کهن را نشان می‌دهد و نشانی از پایداری انسان و فرهنگ انسان ایرانی که بر ماندگاری و پایداری آن شکی نمی‌توان داشت چندان به چشم نمی‌خورد. عدم رابطه عاطفی و نبود ارتباط بین مطالب شعری با مخاطب و تأکید محدود بر تفکر از جمله اشکالات معارف شاعران امروز در حوزه انسان‌گرایی است که باعث آمده است مشکلات فراوانی پیش روی مخاطب شعر معاصر از این منظر فراهم آید، به گونه‌ای که در یک نگرش کلی اعتماد مخاطبان شعر امروز به فلسفه معرفت‌شناختی انسان‌گرایانه که شاعران امروز مدعی آنند حاصل نمی‌شود. افزون بر این، اگر شاعر معاصر در شعر انسان‌گرایانه خویش پیامی داشته باشد مردم عادی پیامش را در نمی‌یابند. زیرا شاعر و یا پیام‌شاعرانه و یا هر دو از جنس مردم نیستند. به همین دلیل مردم در غم و شادی، امید و نومیدی، تاریکی و روشنی خود را چندان شریک و همسوی شاعر و پیام‌وی نمی‌بینند و صمیمیتی را که نشان از هم‌سوئی مردم با هنرمند باشد در او نمی‌یابند.

علاوه بر آنچه گذشت، شاعران در بیان اندیشه‌های اجتماعی خویش از زبان عوام و ارتباط با عوام دور افتاده‌اند و باید اذعان کنیم که حتی شاعرانی چون نیما و شاملو، که به زعم نگارنده سرآمدان انسان‌گرایی در شعر معاصرند، زبان ویژه‌ای را که اختیار کرده‌اند

بیشتر زبان نخبگان است و متعاقب آن مخاطبشان نیز نخبگانند. فضای ذهنی، قالب‌های شعری، تفکر فلسفی، پیچیدگی‌های کلامی و... در شعر شاعران معاصر مانع از آن شده است که انسان‌گرایی شاعران چندان وجهی عمومی بیابد و سوای نخبگان، همدلی، همراهی و همراهی همگان را برانگیزد.

در دوره مشروطه، با وجود آن که فکر سنتی بر انسان‌گرایی شاعران سیطره دارد و شاعران به مسایل اجتماعی و انسانی، عدالت‌خواهی، مبارزه با استبداد و فقر و ظلم توجهی ویژه دارند، باید گفت به جهت سردرگمی‌های فلسفی و سیاسی، شاعران که در زمره برجسته‌ترین روشنفکران این برهه بودند، برنامه‌ای برای آینده ندارند و جهت‌گیری خاصی در سیر ذهنی‌شان مشاهده نمی‌شود. بنابراین هر چند شعر دوره مشروطه در گرایش به انسان مرحله نوینی را می‌آغازد و سعی دارد از آن‌چه در گذشته بوده است فاصله بگیرد، ولی در این نوگرایی و نواندیشی به موضوع انسان، در ابتدای راه می‌ماند و طرفی نمی‌بندد. درست از دوره پس از مشروطه است که رفته رفته انسان مطرح در شعر معاصر، با انسان ایرانی برخوردار از خصلت‌های فرهنگ ملی و بومی فاصله می‌گیرد. «ما از یک سو دارای مشخصات فرهنگی هستیم که از خاصیت «شبان، رمگی» در رنج است و از سوی دیگر چشم ذهن و زندگی خود را بر نو کردن این فرهنگ و گرایش تازه به انسان گشوده‌ایم. اما نه از آن رسته‌ایم، و نه به این رسیده‌ایم. در نتیجه وجودی گرفتار تناقض یافته‌ایم که ساخت مادی و معنوی مان را به شکل دوگانه و متناقض نگه داشته است.»

(مختاری، ۱۳۷۲: ۱۶۱)

۲-۶. سیاست‌اندیشی

از دوره مشروطیت به این سو، اهل فرهنگ، هنر و ادب پیوسته در خلق آثار خود حکومت‌ها را نقطه مقابل خود دیده‌اند و بخش معتناهی از آثار خلق‌شده صرف روشنگری، سیاست‌اندیشی و مبارزه پیوسته با حکومت‌های استبدادی در ایران شده است. این امر سبب شده است بسیاری از استعداد‌های هنری و ادبی از پرداختن به جنبه‌ها و جلوه‌ها و شؤون مختلف زندگی و هستی غافل مانده و در الزام به تعهد، به رویارویی با ظلم و جور حکومت‌ها روی آورند تا آنجا که گاه از این طریق خواسته‌اند حکومت‌ها را تغییر

دهند. به ویژه پس از مشروطه این موضوع عینی‌تر و ملموس‌تر است چندان که فاصله روشنفکران با مردم و عدم تناسب بلوغ سیاسی میان آنان هرگونه حرکت روشنفکرانه و سیاست‌اندیشی را در جریان دگرگون کردن اوضاع با شکست مواجه می‌نمود. از این پس شعر معاصر به گونه‌ای دچار تنگنا می‌شود و امکان تنفس و فراغ‌بالی در اندیشه و هنر شاعرانه کمتر مشاهده می‌شود.

البته نباید از نظر دور داشت که در دوره پس از مشروطه به واسطه بلوغ سیاسی و رشد مفاهیم اجتماعی و تجربه بیشتر شاعران، تکنیک‌ها و وجوه هنری در شعر بیشتر به کار گرفته می‌شود و از این حیث روح تازه‌ای در شعر فارسی دمیده می‌شود اما به واسطه روح حاکم بر شعر این برهه گاه سیاست‌اندیشی جای خود را به مصلحت‌اندیشی می‌دهد. به بیان دیگر، در محتوای زندگی و آثار برخی از شاعران سیاست‌زده می‌بینیم که سیاسی بودن آثارشان منبعث از روح آزاداندیشانه و هنرمندانه آنان نیست بلکه به اقتضای شرایط اجتماعی است و بدان جهت که از قافله سیاست‌اندیشی عقب‌نمانند هنر خود را با مضامین سیاسی توأم نموده‌اند.

به عبارت دیگر، می‌دانیم شاعر، شعور آگاه جامعه است، از این رو اهدافی را که هر یک از شاعران در جریان آزادیخواهی و رهایی دنبال کرده‌اند گاه با واقعیت‌های اجتماعی و با شعور جامعه هماهنگی و هم‌خوانی نداشته است. اگر بپذیریم که در دوره مشروطه شاعر و جامعه همساز بودند و هر دو همپای هم بودند و شاعر شیپور احساس و عاطفه و زبان اعتراض جمعی مردم زمانه خویش را می‌نواخت به نظر می‌رسد پس از مشروطه پذیرش چنین موضوعی به راحتی امکان‌پذیر نباشد.

سیاست‌اندیشی و تلاش در راه آزادی انسان و دموکراسی از دوره مشروطه به بعد بیشتر به رؤیایی مانند است که توصیف و عینیت‌بخشی به آن تا حدود بسیاری ممکن نیست. از این است که معیارهای آزادی‌خواهانه در دوره مشروطه و پس از آن نانوخته مانده‌اند و چارچوب و قوانین متعینی برای آن وجود ندارد. به نظر می‌رسد بخشی از این ضعف ناشی از پذیرش مسئولیت روشن‌فکری و آزادی‌خواهی توسط ادیبان و به‌خصوص شاعران باشد.

چنان‌که گفته آمد، در شعر شاعران معاصر بیش از آن‌که موضع شاعران را انسانی بینیم موضع آنان را سیاسی و حزبی می‌یابیم. یعنی انسان‌مداری شاعران مبتنی بر باورهای سیاسی و حزبی است نه بر اساس معیارهای انسان‌گرایانه. عواطف و احساساتی را که شاعران فارغ از دسته‌بندی‌های سیاسی و حزبی نسبت به انسان بروز می‌دهند محدود است و انفرادی و از عمقی فلسفی اندیشه‌ای برخوردار نیست. غالب اشعار انسان‌گرایانه این دسته از شاعران، سطحی و رمانتیک‌وار است. سعی دارند غصه‌های شخصی را به هر شکل ممکن با ارزش‌های انسانی پیوندند و ناله و فریاد شخصی خود را وجهی کلی ببخشند و نوحه‌هایی را که در سوگ معشوق خود سروده‌اند بعدی کلی و انسانی و بیرون از مسایل فردی بروز دهند. از این روی، انسان‌گرایی آنان وجهی مصنوعی و شعارگونه یافته است. محور اصلی هنر شاعرانه این دسته از شاعران، مسایل پر سوز و گداز و احساسات و عواطف رمانتیک است و معشوقشان کسی است که تازه وقتی به آن می‌رسند پس از مدتی بسا که او را رها کرده و به دیگری روی آورند. به رغم آن‌که گاه شعرهایی از نوع انسان‌گرایانه سروده‌اند، هیچ‌گونه تداومی در جریان تجربه عینی و ذهنی در ابعاد هنری شعرشان مشاهده نمی‌شود. شاعری که دنیای پر تحرک معاصر را به نامرادی‌ها و ناکامی‌های جنسی محدود کند و ارزش‌های انسانی را فدای تمایلات عاشقانه کند نمی‌تواند مدعی انسان‌گرایی آن‌هم از نوع متعادل آن باشد. به نمونه‌ای از شعرهای مشیری توجه کنید:

هم‌رنگ گونه‌های تو مهتابم آرزوست	چون باده لب تو می‌نابم آرزوست
ای پرده پرده چشم توام باغ‌های سبز	در زیر سایه مژغات، خوابم آرزوست
دور از نگاه گرم تو، بی‌تاب گشته‌ام	بر من نگاه کن، که تب و تابم آرزوست
تا گردن سپید تو گرداب رازهاست	سرگشتگی به سینه گردابم آرزوست!
تا و ارم ز وحشت شب‌های انتظار	چون خنده تو مهر جهانتابم آرزوست

(مشیری، ۱۳۸۱: ۱۹۹)

و بدون آن‌که نیازی به توضیح باشد بی‌فاصله شعر مولوی را که آشنای عام و خاص

است و با همین ردیف «آرزوست» سروده شده از نظر می‌گذرانیم:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز
 گفتی ز ناز؛ بیش مرنجان مرا برو!
 وان دفع گفتنت که «برو! شه به خانه نیست»
 یعقوب وار و اسفاها همی ز نم
 والله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود
 زین هم‌هان سست عناصر دلم گرفت
 جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او
 زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول
 گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام
 دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
 گفتند: «یافت می‌نشود، جسته‌ایم ما»
 پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست
 گوشم شنید قصه ایمان و مست شد
 یک دست جام باده و یک دست زلف یار

کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
 باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست
 آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست
 وان ناز و باز و تندی دربانم آرزوست
 دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
 آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست
 شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
 آن نور روی موسی عمرانم آرزوست
 آن‌های و هوی و نعره مستانم آرزوست
 مهر است بر دهانم و افغانم آرزوست
 کز دیو و دد ملولم، انسانم آرزوست
 گفت: «آن که یافت می‌نشود آنم آرزوست»
 آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست
 کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست
 رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
 (مولوی، ۱۳۷۹: ۱۵۵)

آن‌چه در این دو شعر مشاهده می‌شود آرزویی است که هر دو شاعر بر بنیاد مضامین عاشقانه دارند؛ دو عاشق داریم که یکی چشم به راه یار است و دیگری چشم به راه سعادت بشری دوخته است. در شعر فریدون مشیری با انسانی آرزومند مواجهیم که فقط به خود می‌اندیشد و سعی در به کارگیری هر چیز از عناصر هستی برای «خود» است و به هیچ وجه حاضر به نفی خود نیست. عشق مطرح در آن عشق جوانی است پرهیجان، که هیچ توجهی به گرایش‌های اجتماعی و نفی خود در آن موجود نیست. نه از التهایی سیاسی در آن خبری هست، نه از عصیان و نه حتی از عمقی عاشقانه. اگر وحشتی در آن هست و شاعر بی‌تابی می‌کند وحشت از شب‌های انتظار است؛ بی‌تابی و نوحه و آه و فغان در آن بی‌عمق و

احساساتی است و درد نهفته در آن دردی است فردی؛ حال شعر مشیری را با شعر یکی از معاصران او، احمد شاملو، مقایسه کنیم:

«... شب پر رازی‌ست:

ظلماتی را کد...

دیرگاهی ست زمین مرده‌ست

و به قندیل کی‌بود

روشان فلکی

در فساد ظلمات افسرده‌ست...»

(شاملو، ۱۳۷۸: ۸۲)

براهنی می‌گوید: «اگر شاعری پس از بیست سال ضجه و مویه رمانتیک، ناگهان دم از مسؤولیت در برابر تجربیات خشن و ظالم اجتماعی بزند، باید در صمیمیت او تردید کرد. چرا که او ممکن است جز یک ابن‌الوقت بیچاره کسی دیگر نباشد و یا ممکن است از مسؤولین به عنوان کلاهی شرعی برای پوشاندن ته کشیدن خود استفاده کند. زیرا او مدت بیست سال فقط گریه کرده است و اکنون چگونه می‌تواند در برابر تجربیاتی که در گذشته، پیوسته در حال فرار از آن‌ها بوده است از خود مسؤولیت نشان دهد؟» (براهنی، ۱۳۷۱: ۸۴۶) عیب انسان‌گرایی این‌گونه شاعران شعارگونه‌گی شعر آنان است، هر چیزی را که به نثر می‌توان گفت به نظم می‌کشند و همان ویژگی‌های نثر را با افزودن وزن و قافیه بیان می‌دارند.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته آمد عدم هم‌سوایی و هم‌رأیی میان شاعر و شعر انسان‌گرایانه‌اش عیبی است که قابل تعمیم به بسیاری از شاعران و شعرهای مدعی انسان‌مدار معاصر است؛ زیرا روان و تفکر شاعر با شعرش هماهنگ و هم‌صدا نیست، زیرا شاعر صمیمی نیست؛ آن‌چه می‌گوید حاصل تجربه عینی و دست و پنجه نرم کردن‌های او با دغدغه‌های مطرح در شعرش نیست. نوعی کلی‌گویی و کلی‌بافی است و حرفی که می‌زند تصنعی و قلابی به نظر می‌رسد. از این رو می‌توان گفت در بسیاری موارد انسان‌گرایی شاعران گرفتار

رویکردهای لوکس، مدگرایانه و مقلدانه شده است. بی‌آن‌که انسان شرقی و ایرانی از انسان غربی و معیارها و ارزش‌های ویژه آن تفکیک داده شود شاعران صرفاً گویی در جامعه‌ای غربی می‌زیند و اگر به موضوع انسان توجهی دارند نه از سر ضرورت و احساس عمیق درونی است و نه چنان‌که اشاره شد حاصل یک تجربه نظری و عملی در طول زندگی و نه بر اساس توجه عمیق آنان به مسایل اجتماعی و کنش‌ها و واکنش‌های جامعه انسانی زمانه و زمان‌های آینده. به همین نسبت می‌توان گفت عمده شاعران معاصر ادای انسان‌گرایی و عدالت‌خواهی را در آورده‌اند.

با وجود آن‌که موضوع انسان بزرگترین محور دغدغه‌های ذهنی بسیاری از شاعران معاصر بوده است نباید از نظر دور داشت که گاه انسان‌گرایی در هنر شاعرانه‌شان به ضد آن منجر شده است. انسان سر در گم دوره مشروطه و پس از آن از راه شعرهای مدعی انسان-گرایی پاسخی نمی‌یابد، بلکه اضطراب‌ها و تشویش‌های او بیشتر از آن حیث که نمی‌تواند حتی به شاعر زمانه خویش اعتمادی کند چرا که صفا و صمیمیتی در او نمی‌یابد و ثباتی در بینش و اندیشه‌اش نمی‌بیند و از جنس زمانه خودش نمی‌داند، افزونی می‌یابد.

حاصل گذشت قریب یک سده از جریان شعر در دوره مورد بررسی (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) بیش از همه آن است که شاعران در معرفت‌شناختی انسان‌گرایانه خویش افراط و تفریط فراوان داشته‌اند. افراط از آن حیث که اغلب در نگرش و بینش انسان‌گرایانه خویش، سرسپردگی به بینش‌های فلسفی و حزبی و سیاسی غرب را بی‌چون و چرا و بی‌آن‌که سعی بلیغ در جرح و تعدیل آن داشته باشند در هنر شاعرانه خویش جلوه داده‌اند و تفریط از آن جهت که نتوانسته‌اند در استحاله مبانی انسان‌گرایانه شعر پیشین و انتقال آن به نسل امروز از راه شعر چندان توفیقی حاصل کنند.

نتیجه آن‌که میان شعر امروز و مخاطب آن فاصله‌ای عمیق ایجاد شده است. مخاطب یا باید شعر را سیاسی بخواهد که چنان‌که اشاره شد با فراز و فرودهای بی‌شماری در این صورت مواجه می‌شود و یا اشعار رمانتیک و پر سوز و گداز را پذیرا شود که باز از آن طرفی نمی‌بندد. به هر حال مخاطب شعر در دوره مورد بررسی دست تهی مانده است.

فهرست منابع

۱. آثودی، رابرت، (۱۳۸۶)، معرفت‌شناسی، ترجمه علی‌اکبر احمدی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲. اسدی طوسی، علی بن احمد، (۱۳۸۲)، گرشاسبنامه، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول.
۳. باقی‌نژاد، عباس، (۱۳۸۷)، انسان‌گرایی در شعر شاملو، ارومیه، دانشگاه آزاد اسلامی، چاپ اول.
۴. براهنی، رضا، (۱۳۷۱)، طلا در مس، تهران، نویسنده، چاپ اول.
۵. سنایی، مجدودبن آدم، (۱۳۷۴)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۶. شاملو، احمد، (۱۳۷۸)، مجموعه آثار احمد شاملو، دو جلد، تهران، انتشارات زمانه، چاپ اول.
۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۰)، با چراغ و آینه، تهران، سخن، چاپ اول.
۸. شمس، منصور، (۱۳۸۷)، آشنایی با معرفت‌شناسی، تهران، انتشارات طرح نو.
۹. عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم، (۱۳۸۴)، دیوان اشعار، تهران، علم.
۱۰. فتحی‌زاده، مرتضی، (۱۳۸۴)، جستارهایی در معرفت‌شناسی معاصر، تهران، انتشارات آیت عشق.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۹)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم.
۱۲. مختاری، محمد، (۱۳۷۲)، انسان در شعر معاصر، تهران، توس، چاپ اول.
۱۳. مشیری، فریدون، (۱۳۸۱)، سه دفتر (ابر و کوچه، گناه دریا، بهار را باور کن)، تهران، چشمه، چاپ سیزدهم.
۱۴. مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، (۱۳۷۹)، کلیات دیوان شمس، تهران، بهزاد،

چاپ دوم.

۱۵. هاسپرز، جان، (۱۳۷۹)، درآمدی بر تحلیل فلسفی، ترجمه موسی اکرمی، تهران، انتشارات طرح نو.

۱۶. هالینگ دیل، رجینا، (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، انتشارات ققنوس.

17. Eisner, E, The Educational Imagination. Third Edition. New York: Mac Millan Publishing Company. (1994).